

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۹/۰۴/۱۶

محمد صالح گردش

در رابطه نام رستم



در قصه ها و روایت های کهن حوزه فرهنگی ما رستم نمادی از زورمندی، دلآوری، توانمندی و جسارت است. او عنصر مقاوم و پایدار در برابر تجاوزگران، و سمبول حفظ و حراست از مرز و بوم و نوامیس مردمی است. «عبدالرزاق روئین» در مقاله ئی زیر عنوان «رستم نماد ماندگار ملت» این عنصر جاودان و قهرمان قصه های مردم سرزمین ما را در پویه ادب پارسی از گذشته تا امروز به تتبع و تحقیق گرفته که در شماره دوم فصلنامه آریاویچ، بهار ۱۳۸۷ خورشیدی به چاپ رسید.

پیش از آن که به اصل موضوع بپردازم، ناگزیر به گفتن موضوعی هستم و آن این که آنچه قهرمانان اسطوره ئی ما را از قهرمانان اسطوره ئی مغرب زمین متمایز می سازد این است که قهرمانان قصه های باستانی ما بیشتر چهره انسانی دارند و می توان گفت که هر کدام در یک مقطع زمانی معین زیسته اند و وجود خارجی داشته اند. اما در رابطه قهرمانان اسطوره های مغرب زمین آن قدر غلو گردیده و به آن ها چنان قدرت و توانائی بخشیده اند که نسبت به وجود داشتن آنها در زمان های معین به شک و تردید می افتیم، زیرا قهرمانان مغرب زمین بیشتر چهره خدائی دارند تا انسانی. آنچه مرا به این نوشته واداشت، این است که محترم روئین در بخشی از همان مقاله خود می نویسد: «در زبان پهلوی نام رستم به معنای «دارنده پیکر زورمند» می باشد که هم معنا با «تهمتن» در شاهنامه است، ولی در شاهنامه مصداق نام رستم از کلمه رستن آمده است چنان که از زبان رودابه بانو، پس از زادن رستم، ناخود آگاه گفته می شود: رستم! یعنی از بارداری رها گشتم. در ادامه مطلب فوق این بیت فردوسی آمده است:

برستم بگفتا غم آمد به سر
نهادند رستمش نام پسر

بنابراین در بیت فردوسی کلمه «برستم» از مصدر «رستن» خوانده و دانسته شده است. روانشاد «پورداد» در جلد دوم اثر «بشت ها» و در مقاله زیر عنوان «تهمورث» در رابطه کلمه «تخم» که در جزء اول اسم تهمورث، و جزء دوم اسم رستم موجود است، می نویسد که تخم در فرس هخامنشی و گات ها و سایر قسمت های اوستا به معنای دلیر و پهلوان است و این کلمه با این معنای خود جداگانه در اوستا استعمال شده است و در پهلوی و پارسی «تهم» شده چنان که فردوسی گوید:

تهم هست در پهلوانی زبان
بمردی فزون ز ازدهای دمان

موصوف در ادامه مطلب فوق در رابطه اسم رستم می افزاید: «در شاهنامه تهمتن لقبی است که برستم داده شده یعنی بزرگ پیکر و قوی اندام در واقع تهمتن معنی کلمه رستم است چه رستم نیز مرکب است از دو جزء نخست از کلمه رثودَ raudha که بمعنی بالش و نمو است از همین کلمه است روی در فارسی که بمعنی چهره و صورت ظاهر است کلمه مذکور از ریشه فعل رثود raod که بمعنی بالیدن است مییاشد از همین کلمه است رستن و روئیدن دوم از کلمه تهم بنابراین رستم درست بمعنی تهمتن است یعنی کشیده بالا و بزرگ تن و قوی پیکر بسا در فرهنگها رستم ضبط شده بخوبی جزء دوم اسم محفوظ است در اسم گسستم نیز کلمه

د پانو شمیره: له ۱ تر ۴

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولی

تهم بهیئت اصلی خود باقی است یکی از سرداران داریوش بزرگ که در کتیبه بیستون از او اسم برده شده موسم بوده به تخم سپاد یعنی دارنده سپاه دلیر در تفسیر پهلوی اوستا تخم به «تک» ترجمه شده است.»
همچنان «پرویز خانلری» استعمال نام رستم را به معنای پهلوان دلیر دانسته است. ر. ک: (تاریخ زبان فارسی. ص ۱۰۴)

استاد پورداود به عمق معنای جزء اول نام رستم رسیده است، ولی جزء دوم را به معنای متفاوت دلیر و قوی و بزرگ می‌داند.
اکیداً متذکر باید شد که جزء اخیر کلمه رستم، تهم Tahm است و این واژه نباید با کلمه تم Tam در پارسی به معنای تاریکی و پرده‌ئی که در چشم پیدا میشود، اشتباه گردد. کلمه تم واژه‌ایست از ریشه کلمه توم Tom در زبان پهلوی. ابن یمین گوید:

نرگس نشان سروری اندر جبین تو
بیند اگر چه در بصرش آفت تم است.
از آنجائی که کلمه تخم(تهم) در زبان پهلوی به «تگ» برگردانیده شده است، باصرفنظر از معانی دیگر کلمه تگ در پارسی، در پی معنای مقصود خود از این واژه می‌شویم:
به نظر می‌رسد که در بعضی موارد هیئت های تگ و تک از یک ریشه و اصل باشند. در لغت، کلمه تگ(تک) به- معنای دو و تاخت و تیزی در رفتار و دویدن است. دقیقی گوید:

یکی دیزه ئی بر نشسته چو نیل
به تگ همچو آهو به تن همچو نیل

دیوان دقیقی(ص ۶۹، ب ۴۹)

سنائی:

اسب تازی ز اسب ساکن رگ
گشت همخو، اگر نشد هم تگ

سعدی:

اسب تازی دو تگ رود به شتاب
اشتر آهسته می رود شب و روز

مولانا:

هر که را با اختری پیوستگی است
مر او را با اختر خود همتگی است

«همتگ» در دو بیتی از حضرات مولانا و سنائی به معنای «هم دو» و «همدوش» است.
کلمه تگ در ترکیب کلمه تگاور(تکاور) به معنای تک آورنده، دنده و اسب تندرو. در ترکیب «تکاپو» به معنای تک و پو، دوندگی و آمد و شد با شتاب. و در ترکیب بیان «تگ و راتک» در زبان پشتو موجود است.
کلمه پهلوی «تگرگ» در زبان پارسی به معنای یخچه، قطره های یخ بسته باران که از آسمان آید، می‌باشد. در این کلمه، جزء تگ که به معنای شتاب و تندی و تیزی است، وجود دارد و ممکن است که تگرگ (ژاله) در اصل به- معنای باران و بارندگی تند، از ریشه معنای کلمه تگ بوده باشد که بعداً به معنای یخچه و قطرات یخ بسته شده است. دقیقی گوید:

بکردند یک تیر باران نخست
بسان تگرگ بهاران درست

دیوان دقیقی(ص ۶۸، ب ۴۷۳)

جزء تگ(تک) در ترکیب کلمه «تگه» به معنای بز نر قوی، و کلمه عامیانه «تکله» به معنای تندرست و زورمند موجود است. شاید کلمه تگ در این بیت «مسعود سعد سلمان» به معنای زور و فشار باشد:

و گر مخالف حصنی کشد ز آهن و سنگ
بر او تگ آرند ز روزن و در، آتش و آب

کلمه تگ در زبان پارسی زبانان سیستان به معنای تاب و مقاومت است چنان که در ترکیب های «تگ آمده» و «تگ داده» که به معنای تاب آوردن است. ر. ک: (واژه نامه سکرزی) «تگین» کلمه ایست که در آن جزء تگ موجود است. این کلمه در فرهنگ ها به معنای امیر، دلاور و بهادر آمده است و همچنان در قدیم لقب حکمرانان ولایات بوده است. جزء تهم در ترکیب کلمه عامیانه «تهمبه» به معنای قوت و فشار موجود است چنان که در بیان «تهمبه و تپله» به معنای با زور و فشار حرکت کردن. و یا در بیان «تهمبه کردن» فشار آوردن و با زور داخل کردن. همچنان «تهمبه» عبارت از تیرک و سنگی است که در عقب دروازه گذارند تا مانع باز شدن شود. و کلمه «پتهم» به معنای «لمیدن»، یا از سنگینی در جانی قرار گرفتن است. در کلمه تگ معنای فشار و زور را در اجرای عمل می بینیم چنان که در کلمه تهمبه نیز که در آن جزء تهم وجود دارد، چنان معنایی موجود است. بنابراین کلمه تهم که همان تخم در اوستاست، به معنای قدرت و توان و زور خواهد بود. همین گونه «تگین» که اسم یکی از اقوام قدیم سرزمین ما بوده چنان که این واژه در جزء نام تعدادی از شاهان غزنه موجود است، به معنای زورمند و یا چست و چالاک خواهد بود. اکنون بر می گردیم به همان بیت فردوسی:

تهم هست در پهلوانی زبان بمردی فزون ز اردهای دمان

در این بیت، تهم به معنای پهلوان است. البته پهلوان به معنای انسان زورمند و توانا، و نه به معنای دلیر. و کلمه «مردی» همان گونه که در زبان پارسی کنایه از دلیر است، کنایه از قوت و زور نیز می باشد. اردها موجود هیولانی و وحشتناکی بوده است، آنچه تا هنوز از آن موجود می دانیم آنست که حیوانی بوده توانا و زورمند. لهذا کار برد کلمه مردی در آن بیت، به معنای توانائی بوده می تواند و مقایسه تهم با اردها، از لحاظ زور و توانائی است. باز هم از فردوسی:

یکی آفرین کرد سام دلیر که تهما هژیرا بزى سال دیر

در این بیت نیز می توان تهم را به معنای توانا پذیرفت. پورداود در جای دیگر می نویسد: «نام رستم در اوستا یاد نشده، اگر می بود بایستی رتود تخم Raodataxma باشد. نخستین جزء آن با کلمه اوستائی رتود raod که بمعنی روئیدن و رستن است، یکی است و دومین جزء همان تخم taxma بنابراین رستم = رستم یعنی یل اندام یا پهلوان بالا. ر. ک: (یاد داشت های گات ها. ص ۲۱۲). کلمه های از ریشه کلمه رتود raod در اوستا، با کمی تفاوت های نوشتاری معانی زیادی دارد و در اینجا معنایی که به مقصود ما از این واژه نزدیک است، کلمه رود rudh است، که در یسنا ۱۰ پارۀ ۳ آمده که در پهلوی رستن شده است.

این که واژه های «رستن» و «روئیدن» از یک ریشه و اصل باشند، مورد نظر ما نیست، اما می توان گفت که کلمه رستن از همین ریشه باشد.

درست که دو کلمه رستن و روئیدن هم معنا اند، ولی کلمه روئیدن در یک مورد معنای رستن را افاده نمی کند. مثلاً «رست» از ریشه مصدر رستن به معنای بلند و بالا است چنان که در بیان «رست شو»، که گاهی به صورت اختصاری می گوئیم: «رست شو». یا در بیان شخص بلند و بالا می گوئیم: «آدم رست و بلند است!». بنابراین، رستم: رست + تهم = پهلوان بلند، یا قوی بلند.

کلمه «روستا» یکی از کلماتی است که در آن جزء «رست»، از ریشه مصدر رستن موجود است که ممکن به معنای «رستگاه»، یا محل نشو و نما باشد. کلمه انگلیسی Rustic به معنای روستائی، با این کلمه هم ریشه به نظر می رسد. پور داود با آن که کلمه تخم (تهم) را در بسا جا ها به معنای دلیر و پهلوان دانسته است، در یسنا، هات ۴۳، بند ۴ آن را به معنای «توانا» گرفته است.

دو کلمه دلیر و پهلوان هم معنا نیستند؛ زیرا چه بسا کوه پیکرانی که دلیر نبوده اند و چه بسا ضعیفانی که دلیر و پُر دل بوده اند.

کلمه تهمتن که لقب رستم در شاهنامه است، از دو جزء «تهم» و «تن» ساخته شده است. اگر جزء تهم را در کلمه تهمتن به معنای دلیر بپذیریم، از آن معنای قناعت بخش بدست نمی آید. ولی از روی معنای قوی و توانا، از آن معنای قوی پیکر و یل پیکر بدست می آید، که قناعت بخش خواهد بود.

استاد پورداود جزء اول کلمه تهمت و جزء دوم کلمه رستم را بیشتر از روی سیاق کلام و برداشت خودی معنا نموده است. و از آنجائی که دو کلمه تهمت و رستم را هم معنا دانسته است، می‌افزایم که این دو واژه از لحاظ بار معنایی با هم تفاوت دارند.

جزء تهم در ترکیب کلمات تهمورث، تهماسب و تهمینه نیز موجود است. تهمینه کلمه‌ایست که از دو جزء تهم و مینه (عشق و محبت) در زبان پشتو ساخته شده است، که معنای کلی آن «عشق نیرومند» یا «بیل عشق» خواهد شد. تهماسب به معنای اسب نیرومند و قوی، و اسم «تخم سپاد» را که استاد پور داود به معنای سپاه دلیر دانسته است، با کمی تفاوت، به معنای سپاه نیرومند و قوی می‌دانم.

«رُست شدن» در زبان پارسی بر علاوه بپا شدن و بلند شدن و ایستادن، کنایه از بهبودی حاصل کردن است. مثلاً وقتی در باره کسی که از ورشکستگی اقتصادی نجات یافته باشد، می‌گوئیم: «رُست شده است.» یعنی قامت بلند نموده و وضع اقتصادی‌اش خوب شده است. همین‌گونه در حالت بهبودی مریضی نیز از همین بیان استفاده می‌کنیم. بنابراین رودابه بانو ناخودآگاه بعد از تولد رستم گفته است: رُستم! یعنی بپا شدم، استوار و صحت یاب گردیدم. به نظر من فردوسی چنین گفته است:

بُرُستم بگفتا غم آمد بسر
نهادند رُستمش نام پسر

از آنجا که رستم به معنای قوی و بلند، و پهلوان بلند بالاست، رجوع می‌کنیم به گفته های فردوسی:

یکی بچه بد چون گوی شپروش
به بالا بلند و به دیدار کش

کسیرا که چون پیلتن کهتر است
ز گردون گردان سرش برتر است

چو رستم ببیمود بالای هشت
به سان یکی سرو آزاد گشت

ابیات فوق از فردوسی که در نوشته عبدالرزاق روئین نیز آمده اند، همه گواه بر بالا بلندی رستم است که می‌توانیم همان صفت را در معنای کلمه رُستم نیز بیابیم.

پایان

منابع:

- پورداود، ابراهیم. یادداشت های گات ها. چاپ اول، تهران: سخن ۱۳۸۱.
- خمک، جواد محمدی. واژه نامه سکزی. چاپ اول، تهران: انتشارات سروش ۱۳۷۹.
- خانلری، پرویز. تاریخ زبان فارسی. چاپ هفتم، تهران: فرهنگ نشر نو ۱۳۸۲.
- آریاویچ. فصلنامه. شماره دوم، مقاله رستم نماد ماندگار یک ملت. مزار شریف: بهار ۱۳۸۷.
- دیوان ابومنصور محمد بن احمد دقیقی طوسی. باهتمام دکتر محمد جواد شریعت، اساطیر: چاپ اول، تابستان ۱۳۶۸.
- مولانا جلال الدین محمد بلخی. مثنوی معنوی. مطابق نسخه تصحیح شده رینولد نیکلسن، تهران: موسسه انتشارات نگاه ۱۳۷۲.
- سنائی، مجدود بن آدم. دیوان. به اهتمام پرویز بابائی، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه ۱۳۸۵.
- شاهنامه فردوسی. کمیته دولتی. طبع و نشر ج. د. ا. کابل: مطبعه دولتی ۱۳۶۱.